

## نگاهی به کتاب «تاریخ ادبیات»

علی رضا ذکاوتی قراگزلو

تاریخ ادبیات زبان عربی. تألیف حنا الفاخوری، ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران، توس، ۱۳۶۲، ۸۳۹ ص، ۲۰۰۰ ریال.

در سالهای اخیر کتابهای نسبتاً مفصل در تاریخ ادبیات زبانهای مختلف به فارسی ترجمه و تألیف شده است اما با وجود پیوند هزار و چهارصد ساله زبان عربی با زبان فارسی، و با آنکه عربی زبان دینی ماست، جای یک تاریخ ادبیات زبان عربی مشروح و ممتع در کتابخانه‌ها و کتابفروشیها خالی می‌نمود و کتاب قابل توجهی به زبان فارسی در این موضوع در دست نبود. لذا می‌توان گفت که انتشار تاریخ ادبیات زبان عربی (تألیف حنا الفاخوری، ترجمه آقای عبدالمحمد آیتی) جای خالی وسیعی را در مطبوعات معاصر فارسی پر می‌کند.

این کتاب حجیم و مفصل که تاریخ پانزده قرن ادبیات عربی را (از جاهلیت تا پیدایش شعر نو عربی) در بر می‌گیرد، با ترجمه‌ای امین و شیوا، جزء کتابهای ارزشمندی است که در سال جاری عرضه شده و تا سالها مورد مراجعه و استفاده خواهد بود، هر چند در سطحی دیگر و بالاتر باز هم جای کتابهای سنگین‌تر و عمیق‌تر و مشروح‌تری که هر دوره از تاریخ ادبیات عرب و عربی را بطور مجزا، یا سر آمدان شعر و نثر و اندیشه در زبان عربی را به‌طور مشخص، مورد بررسی دقیق‌تر قرار دهند خالی است و ترجمه یا تألیف آنها ضرورت مبرم دارد.

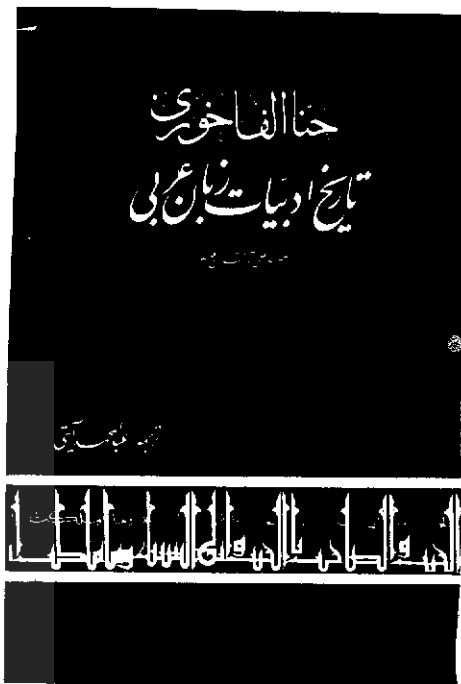
طبق آنچه مترجم در مقدمه اشاره کرده است با مطالعه جوانب مسأله و با مشورت و تأیید «برخی ارباب بصیرت» این کتاب را جهت ترجمه برگزیده است (ص ۱۴). این کتاب البته از تدقیقات و تفصیلات، و نیز ارجاعات کتب مبسوط که اهل تحقیق را به کار آید عاری است (هر چند در آخر هر بخش به چند مرجع و مأخذ اشاره می‌کند)، در عین حال برای خواننده متوسط الحال و اهل مطالعه معمولی آگاهی نسبتاً گسترده‌ای از سیر ادب عربی و برجستگان «خالق آثار در خور» و صاحب نقش مؤثر در تحول مکتبها و شیوه‌ها به دست می‌دهد.

برای آنکه خواننده این مقاله تصویری از کیفیت کتاب داشته باشد شاید آن را بتوان با تاریخ ادبیات دکتر شفق در قیاس با

دیگر تواریخ ادبی ایران که به فارسی ترجمه یا تألیف شده هم ارز و مشابه انگاشت.

کتاب از مسامحاتی خالی نیست و گاهی بر اطلاعات کهنه و غیر انتقادی تکیه دارد؛ مثلاً بانیه منسوب به امرء القیس به مطلع: «خلیلی مرآبی علی امّ جندب» را اصیل انگاشته (ص ۵۸)، و همچنین قصیده وصف متجرده منسوب به نایفه ذبیانی را (ص ۵۹). که شوقی ضیف محقق مصری با دلایل متعدد اصالت هر دو را منکر است (العصر الجاهلی، ص ۲۴۵ و ۲۷۷). و نیز بر زهدیات اعشی مهر تأیید می‌گذارد (ص ۱۴۱) اما در زهدیات فرزدق ابراز تردید می‌کند (ص ۲۲۳). حال آنکه اگر داستان چگونگی پایان زندگی اعشی را بخاطر آوریم زهدیات سرایی وی بعید است؛ گذشته از معیارهای نقد ادبی و تاریخی که جعلی بودن آن اشعار را اثبات می‌کند (شوقی ضیف، همان کتاب، ص ۴۵ - ۳۴۱). اما فرزدق با وجود حیات فسق آلوده‌ای که داشته، به سبب مسلمان بودن مستبعد نیست که اشعاری زهدآمیز سروده باشد. «لامیه العرب» را نیز مسلم از شنفری دانسته (ص ۵۲)، که گویند

# سخا ادبیات زبان عربی»



منحول است.

شاید دور رفتیم، آنچه هست کتاب حنالفاخوری یک تألیف عمومی است به هر دو معنا، یعنی هم برای عموم است و هم دامنه شمول آن سراسر ادبیات عربی است تا شعر نو، لذا از ضعفهایی نمی‌تواند خالی باشد، همچنانکه مترجم صاحب‌نظر نیز بر مسامحه‌های مؤلف در قضاوت، انگشت نهاده است (ص ۱۵). بر این نکته باید افزود که مآخذ مؤلف غالباً تألیفات دست دوم معاصران عرب و مستشرقان است، و ظاهراً بر چابهای انتقادی از دیوانها و موسوعات شعر عربی تکیه نداشته است. اظهار نظرهایش غالباً کلی و غیر مشخص و بعضاً فاقد امثله و شواهد تأیید کننده است، و معیارش در ترجیح این شاعر بر آن یک، اکثراً ذوقی است نه عینی و موضوعی. یک استثنای متمایز در این باب، شرح مبسوطی است که درباره احوال و آثار و افکار ابن مقفع نگاشته و فی الواقع سنگ تمام گذاشته، که یک تحلیلی ده صفحه‌ای جالب از کلیله و دمنه را نیز شامل می‌شود (ص ۳۳۶ ببعده).

از ضعفهای کتاب آن است که فی المثل روی جنبه غزلسرایی شاعری تأکید می‌کند (مانند فرزدق) یا تفکرش را به قدرت و بلندی می‌ستاید (مانند ابو تمام) اما نه نمونه‌ای از تفزلات شهوانی اولی می‌آورد و نه مثالهایی از معنی آفرینی دومی. در طرح زمینه‌های تاریخی دوره‌های ادبی سخت به ایجاز گراییده، شاید از آن رو که مطلب برای خواننده متوسط الحال عرب روشن بوده است، اما برای خواننده معمولی ایرانی بسا که نارسا باشد. به حوزه ادبی خراسان طی قرنهای سوم تا پنجم هجری آنچنان که باید توجه نشده، و نیز به طوری که مترجم اشاره کرده مؤلف به مآثر و آثار شیعه توجه نکرده است (ص ۱۵). دیگر از کمبودهای کتاب محدود بودن نمونه‌هایی است که از موشح و زجل اندلسی آورده، که آنچه هم ذکر کرده ترجمه نشده است (ص ۴ - ۵۸۱). خوانندگانی را که دوستار این نوع شعر باشند به ترجمه مقدمه ابن خلدون (ج ۲، ص ۱۲۵۳ ببعده) به قلم مرحوم محمد پروین گنابادی ارجاع می‌دهیم که نمونه‌های متعدد با ترجمه خوب دارد.

شاید به ذهن خواننده خطور کند که خوب بود مترجم دانشمند در موارد لازم با توضیحات و تعلیقاتی کتاب را غنی‌تر می‌ساخت، اما به نظر می‌آید که بسیم از حجیم‌تر شدن کتاب و فروتنی مفرط مترجم او را از این کار باز داشته تا آنجا که حتی در موارد مناسب به ترجمه مملقات یا ترجمه رسالة الغفران معری و غزلهای ابونواس و تاریخ فلسفه در جهان اسلامی که پیشتر از او منتشر گردیده، ارجاع و اشارتی ننموده است، در حالی که اگر این کار را می‌کرد بر هیچگونه خودبینی و تبلیغ حمل نمی‌شد، جز آنکه خواننده را رهنمونی بود.

سنه‌های ذکر شده در کتاب اکثراً به صورت میلادی است (گاه تاریخ هجری نیز در کنارش آمده است). جای تأسف است عربها که می‌باید بیش از همه به منظور حفظ هویت فرهنگی خود در حفظ تاریخ هجری کوشا باشند، به شیوه فرنگیان و مستشرقان، سالهای قدیم خود را به میلادی می‌نویسند. جا داشت که مترجم سالهای میلادی را در مواردی که مؤلف نیاورده به اصل هجری بر می‌گرداند تا خواننده تصور روشنتری از آنچه می‌خواند داشته باشد.

با همه آنچه گفتیم کتاب بسیار جاذب است و خواندنی،

بخصوص که روانی ترجمه متن و دل انگیزی ترجمه اشعار، آن را گیراتر و شیرین تر ساخته، و خواننده آرزو می کند کاش این کتاب باز هم مفصلتر بود و تمام نمی شد! مسلماً انتشار اینگونه کتابها انگیزه گرایش بیشتر به مطالعه در ادب عربی و فرهنگ اسلامی بطور اعم خواهد شد.

گذشته از کیفیت مطلوب ترجمه، از نقاط مثبت کتاب آوردن تلفظ صحیح اعلام دشخوار و غریبه عربی است ذیل فهرست مطالب کتاب. دیگر آوردن عین اشعار که هم خواننده را با متن اثر آشنا می سازد و هم امکان مقابله و تطبیق اصل و ترجمه را در دسترس می گذارد.

نام اکثر قریب به اتفاق شعرا و نویسندگان با «الف لام» عربی آمده است که اگر مثلاً در مورد اعلام غیر مشهور در ایران مثل «عبیدین الابرص، مرقش الاکبر، لیلی الاخیلیه» موجه باشد اما دلیلی ندارد که اسامی معروف و متداولی مثل «ابوریحان، دعبل خزاعی، ابوالعلاء معری و شریف رضی» را به صورت «ابوالریحان ص ۳۳۷، و دعبل الخزاعی، ابوالعلاء المعری والشریف الرضی» بنویسیم.

در باره غلطهای چاپی فراوان کتاب پیشتر نیز در این مجله اشاره ای شده بود (سال سوم، شماره ششم، ص ۷۲)، البته غلطنامه ای در سه صفحه ضمیمه کتاب است که شامل همه موارد نمی شود، بخصوص که بعضی مهم است و باید حتماً تصحیح گردد. مانند «مأدوبه» در ص ۲۸ (که صحیح آن «مأدبه» است) و «زهیر» در ص ۱۴۲ - یک سطر به آخر - (که صحیح آن «لبید» است). بعضی جاها کلمه ای از میان افتاده که معلوم نیست چیست (ص ۱۰۵، س ۲: یک وکیل مدافع و ظریف را). در صفحه ۹۵، س ۲۸ کلمه «نسبت» غلط و ظاهراً «سبب» صحیح است.

در مورد رسم الخط آنچه به نظر اینجانب رسید کلمه «بواجب» است که در دو موضع (ص ۱۳۶ و جای دیگری) به صورت «به واجب» نوشته شده و نیز «همرای» در صفحه ۲۵۱ که به صورت «هم رأی» آمده است، خاصه که در دو سطر است و علامت « - » بعد از کلمه «هم» نیز ندارد.

اینک سخن مختصری درباره ترجمه و بعضی ترک اولی ها یا به تعبیر خود مترجم فاضل «لغزشهایی که ممکن است رخ داده باشند» (ص ۱۰)، می آوریم.



در مواردی یک تکه از عبارتی، یا مصرعی از آخر چند بیت از ترجمه ساقط شده که ممکن است تعدی و اجتهادی باشد. مثلاً در صفحه ۱۲۱ تکه «بثقالها» از مصرع «فترککم عرک الرحی بثقالها» ترجمه نشده. همچنین است مصرع آخر شعر عربی در صفحه ۲۱۱، و مصرع «ولویکون لقوم غیرهم اثنوا» در ص ۲۱۲ و مصرع «مصوغ یختال فیه القصید» در صفحه ۳۹۹، و مصرع دوم از شعر اول صفحه ۶۰۲ که ترجمه نشده است.

مترجمی در سطح آیتی را رسد که بگوید فلان عبارت نقل به معنی شده است، یا ترجمه فلان مصرع ضرورتی نداشته یا محل استشهاد نبوده. همچنین گاه دو ترجمه از یک شعر به دست داده (ص ۷۸ و ۸۱) که دومی بهتر و منطبق تر است.

امرء القیس بیتی دارد که از عجایب استعاره است:

فقلت له لما تمطی بصلبه

واردف اعجازاً و ناء بكلکل

که در این کتاب چنین ترجمه شده است «... هنگامی که درازای شب از حد بگذشت و آغاز و انجامش را فاصله‌ای عظیم پدید آمد فریاد زد...» (ص ۶۰)، در کتاب هفته (اول بهمن ۱۳۴۰) ترجمه این بیت را به قلم آقای آیتی چنین می‌خوانیم: «هنگامی که شب گامهایش را بر سینه‌ام می‌فشرد و آهسته می‌گذشت من فریاد زد...». البته باید اعتراف کرد عبارت امرء القیس پیچیده است و برگردان دقیق و زیبایی آن به فارسی نهایت مشکل. همین شاعر تعبیر بی‌ظنیری در صفت اسب دارد: «قید الأوابد»؛ که آیتی یک جا آن را «وحشی شکن» ترجمه کرده (ص ۶۴) و یک جا به «میخکوب کننده وحوش» (ص ۶۷). به گمان اینجانب «وحش بند» دقیق تر است. اما باز هم زیبایی جادووش تعبیر امرء القیس را ندارد.

بگذریم، در ترجمه شعر آنچه مهم است گذشته از رعایت مطابقت الفاظ، این است که باید روح کلی شعر به زبان مورد ترجمه منتقل گردد، یعنی مترجم شعر را احساس کرده باشد. با این مقیاس آیتی مترجم موفق و کم نظیری است.

در صفحه ۶۳ ترجمه مصرع «ولم تغفل عن الصم الهضاب» به نظر صحیح نمی‌آید چه فعل مونث به «صروف الدهر» راجع می‌شود، و «واو» حالیه است. بایستی چنین ترجمه می‌شد: (آیا) از گردش روزگار امید آسایش داشته باشیم، در حالیکه از (خرد

کردن) صخره‌های سخت کوهستان غافل نیست (یا، نبوده است). در صفحه ۱۰۴ عبارت مشهور «ابیت اللعن» که خطاب به ملوک می‌گفته‌اند، «ای مرد بی‌گناه» ترجمه شده، که «آفرینت باد و نفرینت مباد» صحیح است.

در صفحه ۱۰۵ تکه «سوگند بنی اسد» که ترجمه «خلف» است باید «پیمان» باشد.

در صفحه ۱۰۹ «مار نرم تن» در ترجمه «ذات الصفا» صحیح نیست، ظاهراً به عبارتی مانند «مارسنگ نشین» باید ترجمه شود (رجوع شود به اصل مثل در کتب مربوطه).

در صفحه ۱۳۰ «کریم المائل» به «سفره مردی کریم» ترجمه شده، ظاهراً «خوراکی نجیبانه و بزرگووارانه» بهتر است.

در صفحه ۲۲۲ در ترجمه شعر فرزدق «نواغ» به معنی لغوی مصطلح امروز گرفته شده است. گذشته از اینکه این کاربرد در زمان فرزدق معمول نبوده، پیداست که اشاره فرزدق به نایفه ذبیانی و نایفه شبیانی و نایفه جعدی است (رجوع کنید به العصر الجاهلی، شوقی ضیف، ص ۱۴۶ متن و حاشیه).

در صفحه ۳۶۱ «فیکم انزلت» ظاهراً باید «دربار» (یا در حق) شما نازل شد» ترجمه می‌شد.

در صفحه ۵۷۷ ترجمه «زرقا»، «سبز» نوشته شده است که باید غلط چاپی باشد.

در صفحه ۷۴ ترجمه مصرع «ومن الحب جنون مستعر» محل تأمل است؛ همچنین است ترجمه بیت ابن الرومی در صفحه ۳۹۵.

در صفحه ۷۷ در بیت وسطی، ضمیر «ها» راه می‌توان راجع به «منیة» دانست که در شرح معلقات زوزنی نیز چنین آمده - و هم می‌توان راجع به «لذات» در بیت قبلی انگاشت که در این صورت معنی بیت قدری عوض می‌شود. این البته ایرادی به ترجمه نیست بلکه به عنوان نظر و پیشنهادی مطرح شد.

در صفحه ۶۷۸ ترجمه بیت «متی ترالکلب فی ایام دولته...» ظاهراً چنین باید باشد: «چون سگی را در ایام دولتش دیدی...». مقصود این است که سگ وقتی به دولت و قدرت رسید، هار می‌شود پس باید پایت را با زره محفوظ داری تا پاچهات را نگیرد. بعضی عبارات و کلمات، سخت بوی ترجمه دارد که البته نادر است و آدم دلش می‌خواهد که مترجم هنرمندی چون آیتی آن

را طور دیگری می‌نوشت؛ مثلاً: جامعهٔ خیمه (ص ۲۱)، هجومات (ص ۵۲)، خیالی قریب (ص ۳۸)، و عبارت بین صفحه ۷۴ و ۷۵، و مخصوصاً این فقره: «شعر او از زیباترین اشعار جاهلی است، نفسی است که آن روح شریف در آمال و آلام و حماسه و فخر خویش کشیده است...» ص ۱۳۲.

در ص ۶۳، س ۵ کلمهٔ «مطلوب» بجای «مسئول» شاید بهتر باشد، و در صفحه ۲۶۰ کلمهٔ «دوستانه» از «اخوانی» فارسیتر است. در صفحه ۲۴۶ به جای «تصدیق دولت» اگر «تأیید دولت» آورده شود مانوستر می‌نماید.

در پایان یک اشاره هم ضرور است و آن اینکه برای کلمات و اصطلاحاتی از قبیل حبر مفوف (ص ۲۰)، علم فراست و عیافت و قیافت و کفانت و عرافت و زجر الطیر (ص ۲۱) و هیراطیقی و دموطیقی (ص ۲۷) و حشو طویل (ص ۴۵) و قصر حیره نزدیک تدمر (ص ۲۶۵) [؟] ضرورت مجرم داشته که توضیحی برای خوانندهٔ معمولی نوشته می‌شد. همچنانکه دو کلمهٔ «هام» و «صدی» که در صفحات ۷۹ و ۱۹۱ و ۱۹۳ و ۴۶۰ آمده است، حتماً شرح و بیان لازم دارد.

آنچه ذکر شد در جنب کار سترگی که صورت گرفته حقاً چشم پوشیدنی است و اگر از باب عین‌الکمال بشماریم دور

نخواهد بود و این ناچیز بر این پندار نیست که مترجم دانشمند و پیشکسوت خود بدانها برنخورده باشد، و یقین است که این کلمات را به سمع عنایت اصفاء خواهند فرمود، به مصداق این بیت ابوتمام و تراہ یصغی للحدیث بقلبه و بسمعه ولعله ادری به.

توفیق بیش از پیش آقای آبتی را در عرضهٔ کارهای باز هم عالیتر و گرانمایه‌تر آرزو مندیم.

(۱) یک استثنا در این مورد کتاب تاریخ ادبیات عرب، از حوزهٔ جاهلیت تا عصر حاضر تألیف احمد ترجمانی زاده است (انتشارات شمس، تیریز، ۱۳۲۸، ۳۷۰ صفحه) که طبق آنچه در مقدمه نوشته است عمدتاً بر دو مأخذ مبتنی است: یکی همین کتاب حنّالفاخوری (چاپ ۱۹۵۱) دیگر تاریخ الادب العربی احمد حسن الزیّات، طبع ۲۳.

(۲) برای نمونه دورهٔ تاریخ الادب العربی به قلم شوقی ضیف استاد پرکار و محقق معاصر مصری را می‌توان نام برد که تاریخ ادبیات زبان عربی را از حدود یکصد و پنجاه سال پیش از اسلام تا ۳۳۴ هجری (سال تسلط آل بویه بر بغداد) در چهار مجلد به شرح زیر تألیف کرده است:

۱. العصر الجاهلی (چاپ هفتم در ۲۳۵ صفحه).
۲. العصر الاسلامی (چاپ هفتم در ۴۹۱ صفحه).
۳. العصر العبّاسی الاوّل (چاپ ششم در ۵۷۶ صفحه).
۴. العصر العبّاسی الثانی (چاپ دوم در ۶۵۷ صفحه).

علم و دین. نوشتهٔ ایان بار بور. ترجمهٔ بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ۵۳۳ ص، ۶۸۰ ریال.

از دیرباز این سؤال در فرهنگها و اعصار مختلف مطرح بوده که رابطهٔ علم و دین چیست. پیش از برآمدن و بالا گرفتن کار و بار علم و شهرت یافتنش به عنوان تنها یا مهمترین «دانش قطعی» معارضه‌هایی بین دین و عقل، یا بهتر بگوییم بین دین و فلسفه برقرار بوده است. و آزاد اندیشان فیلسوف یا فیلسوف مآب غالباً عقاید و احکام دینی را در ترازوی عقل و انتقاد عقلی می‌سنجیدند. چنانکه می‌دانیم غزالی که به احیای دانش و بینش دینی

